

صنایع مکرمه کا فضل و سلا زو زما
بن سنجع میسن لن ولن ق مین ن

نہی بگوئے راجات چون تان تان چارده ساله مع نشین مسند و نشینی با صد تازو لرانی هم کام معروف



انما سواد شعر اگر در چارده گنگ اقلیم سخن کوس این الملکی نواخته بعد نظر ثانی بجمیع همسا امکان

طبع می نشی نو کوشه طبع مین ل خزان نشی

اطلاّع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی
فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی
حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل ہوچ کے تین صفحہ جو سادہ
ہیں انہیں بعض کتب کلیات و دواوین فارسی و اردو کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے
اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

۱۔ ہم نکات بیدل نقیبہ طبع شاعرناؤک خیال
مرزا عبدالقادر بیدل تخلص۔

۲۔ دیوان بیدل۔ فقط نقل از نسخہ مرمر
ولایت۔

۳۔ کلیات سعدی شیرازی۔ جبین رسائل
ذیل ہیں۔

۱۔ دیباچہ کلیات۔ ۲۔ کریا مہشوی۔
۳۔ گلستان۔ ۴۔ بوستان۔ ۵۔ قصائد

عربیہ و فارسیہ و مراٹھی و ترجیعات۔
۶۔ طلیعات و بدائع دخوا تم و غزلیات قدیم و

قطعات و مقناجات و ثنویات و قطعات
و رباعیات و مفردات و ہزلیات۔ از ستاج طبع

حضرت مصلح الدین سعدی شیرازی۔
کلیات نظم غالب۔ از مرزا اسد اللہ خان

غالب دہلوی۔
کلیات جامی۔ تصنیف ملا عبدالرحمن جامی

کلیات نظیری نیشاپوری۔ از خوش فکری
علا نظیری نیشاپوری۔

کتب کلیات و دواوین فارسی
کلیات خیرین۔ یہ ایک مجموعہ نوادر و رنگارنگ
ہے۔ تین چند رسائل ہیں۔

۱۔ سوانح عمری حضرت مصنف۔ ۲۔ تاریخ
سلطین۔ ۳۔ قصائد نقیبہ انجمن۔

۴۔ دیوان مصنف۔ ۵۔ شہزادہ
چمن انجمن۔ ۶۔ سرایات۔

۷۔ فرہنگ نامہ۔ ۸۔ تذکرۃ العاشقین مصنف
شاعر عظیم النظم و حیدر العصر شیخ محمد علی خیرین

کلیات خاقانی۔ جبین قصائد عربی و فارسی
و غزلیات و رباعیات کا پورا ذخیرہ ہوا یہ

کلیات اس جامعیت کے ساتھ کہ کیا بہ ہو
اس مطبع میں نئی نوکر سح حل معانی اشعار

عربی کے دو جلد میں چھپا ہے۔
کلیات مرزا بیدل۔ اس کلیات میں

چار کتابیں ہیں۔
۱۔ دیوان بیدل۔ غزلیں سب ردیفوں کی۔

۲۔ عناصر بیدل۔ ۳۔ رقعات بیدل۔

صنایع و مکاتیب و فضل و سلازل و زما
بن شیخ عیسی بن نون و بن قیصر بن

نهی بگوید با عیادت چون از تیان چاره و سال و پیشین بسند و نشینی با سعد نازد و باقی همکام معروف



از سبزه و اشعار که در چهار و یک اقلیم نخی کوس بن الملکی فواخته بعد از آن فی مدینه همسا امكن

در طبع می نویسد نو کس و طبع بن جهان بن
در طبع می نویسد نو کس و طبع بن جهان بن

A square panel containing dense, handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in a grid-like pattern. The text is written in dark ink on a light-colored background, forming a complex, interlocking design.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

باب احكام عسر و خسر

آمد سحر سے نہ از میخساند ما
بر خشیہ کہ پر کشیم بیا نہ رفته

کام سے رند خیرا جانی دیوانہ ناما
زان پیش کہ چرکے سندن چاند ناما

سابعی

گرمے تخوری طفت عزن مستارا
تو فخر بچین کنی که من می خورم

اگر دست دهد تو به کس نمی زواند
صد کار کنی که غلام مست آنرا

ایس

قهر د آن نبود که حشلق خو از نذاورا
زندگی که نمود روی دوستی حکیم

وز بیم پری نیک شمارند او را
رندان همه شیت دست دارند او را

۱۰۰

چون ز آب دل آسردید صانع مالا
بیوسته مرا ز ستم سخن منع کن

کرده بعینم زمانه و تالیع مارا
خود دست بختی پس است مالغ مارا

چون عہدہ ہی شو کسی فردا را
مے نوش بنور ماہ ^{۵۴} اے ماہ کہ ماہ

حالے خوش کن تو این دل سحر دار
بسیار بیا بد و نیا بد مار

رباعی

ایمان آورده ز لطفت و مهر تو صنع خدا	در عهد ازل بهشت و دوزخ برپا
زینم تو بهشت است و مرا بفرخی نیست	خوبست که در بهشت ره نیست مرا

ایضا

بست گفت برت پرست کای عابدیما	دانی ز چه رو سگشته ساجدیما
بر ما بجمال خود غیبی کرد است	آنکس که زشت ناظر و شادیدیما

ایضا

بردست یکی تیغ جوابت مرا	کز وی همه سال فحیابست مرا
پیوسته دل خصم کباب است مرا	وز کله او جام شرابست مرا

ایضا

دانی که چه تدبیرت ای دلبر ما	باین سیحری زلفت از بر ما
خود کس نفرستی و نیرسی هرگز	تا بیتیو چسبای گذر و بر ما

ایضا

می قوت جسم و قوت حالت مرا	می کاشفت اسرار نهانت مرا
دیگر طلب دین و عقبی بکنم	یک جرعه پراز سر و جهانست مرا

ایضا

بویاقین مادی و کباب و اینجبا	وز مایه ماسود کباب و اینجبا
آنکس که مرا نام حسد را بائی کرد	در اسل خرابات کباب و اینجبا

ایضا

بر خیز و بیا بستا بر اے دل ما	حل کن بحال خوشن شکل ما
یک کوزه سمنه بیار تا نوش کنم	زان پیش که کوزه کنند از گل ما

ایضا

چون فوت شوم باده شویدی مرا	ملقین و شراب و جام گویدی مرا
----------------------------	------------------------------

در عهد ازل بهشت و دوزخ برپا
خوبست که در بهشت ره نیست مرا
بست گفت برت پرست کای عابدیما
دانی ز چه رو سگشته ساجدیما
بر ما بجمال خود غیبی کرد است
آنکس که زشت ناظر و شادیدیما
بردست یکی تیغ جوابت مرا
کز وی همه سال فحیابست مرا
پیوسته دل خصم کباب است مرا
وز کله او جام شرابست مرا
دانی که چه تدبیرت ای دلبر ما
باین سیحری زلفت از بر ما
خود کس نفرستی و نیرسی هرگز
تا بیتیو چسبای گذر و بر ما
می قوت جسم و قوت حالت مرا
می کاشفت اسرار نهانت مرا
دیگر طلب دین و عقبی بکنم
یک جرعه پراز سر و جهانست مرا
بویاقین مادی و کباب و اینجبا
وز مایه ماسود کباب و اینجبا
آنکس که مرا نام حسد را بائی کرد
در اسل خرابات کباب و اینجبا
بر خیز و بیا بستا بر اے دل ما
حل کن بحال خوشن شکل ما
یک کوزه سمنه بیار تا نوش کنم
زان پیش که کوزه کنند از گل ما
چون فوت شوم باده شویدی مرا
ملقین و شراب و جام گویدی مرا

نومیدیم چو بت پرستان ز کشت	تیر خیزد که از گناه پانجمین فرشت
سجده خوانیم و مشتوق چه دوزخ چه بهشت	اما کسی که میسر هم از همو می

رباعی

چون در کتب شاهی غلامت خوش	منم گرچه بشرع زشت نامت خوش
دیر است که ناسرحد است خوش	رخ است و حرام است خوشم منم کبر

ایست

هرگز دیدی کسی که جاوید بر نیست	چندین غم مال و سیرت دنیا نیست
با عار و بی عار رسیده با بر نیست	این یک نفسی که در دست عار نیست

ایست

واندم که بود اقبال کج بودم آنکه رشت	روزی که شود و از آسمان افشاست
گویم ضعیف یا هسته ذنب بیکشت	من دامن تو بگیرم اندر عرصات

ایست

و رسد بر و در تیر بقیه نیست	گر کار تو نیک است به تدبیر نیست
چون نیک و با جهان به تدبیر نیست	تسلیم و دستا پیش کن و شاد بزی

ایست

یکبار بسیر این چه عیاری است	چون خردن تو خردن یکبارگی است
در کار نبود این حسیه غنوارگی است	خولی و نجاستی و شتی رگ و پوست

ایست

در دهر زدن امانت نهاده است	ای خرد خرد و حدیث خرد و کجاست
واند که همه جهان چنین یک نفس است	افروزی چنین هر که خرد و شد گشت

ایست

در کوره غم فتا و و ناگاه سوخت	تمام که نیمه های حکمت سپید و خشت
و لال قضا برای گاش بفرخت	مقراض اول انساب و عشرت چو پرد

در کتب شاهی غلامت خوش
 دیر است که ناسرحد است خوش
 هرگز دیدی کسی که جاوید بر نیست
 با عار و بی عار رسیده با بر نیست
 واندم که بود اقبال کج بودم آنکه رشت
 گویم ضعیف یا هسته ذنب بیکشت
 و رسد بر و در تیر بقیه نیست
 چون نیک و با جهان به تدبیر نیست
 یکبار بسیر این چه عیاری است
 در کار نبود این حسیه غنوارگی است
 در دهر زدن امانت نهاده است
 واند که همه جهان چنین یک نفس است
 در کوره غم فتا و و ناگاه سوخت
 و لال قضا برای گاش بفرخت

[illegible]

رباعی

این خاک را ره از خواجی بخاری بپوش	در وقت خنود او بزرگوار می بودی
هر جا که قدم نمی یاقین نی پندار	کان دست کریم شسوار می بودی

ایضاً

یک جرعه نمی زنم که کاوش بهر است	وز تخت قباد و محاکت طوس بهر است
سر ناله که زنده است بسحر گاه زند	از طاعت زاهدان سالوس بهر است

ایضاً

نختم خرابات بایمان در است	ز تار معنان را بیان بستم خست
شاکر و حسرات ز بدنامی من	رنخم بدرا فکند و خرابات بستم

ایضاً

تختانه و کعبه خانه بندگی است	ناقوس زدن ترانه بندگی است
محراب و کلیسای شیخ و صلیب	تقا که همه نشانه بندگی است

ایضاً

ساقی قدمی که کار عالم نفسی است	هر گز شادی از دو یک نفس آن نیز نیست
خوش باش ز هر چه پیش آید ز جان	هر گز نشود چنانکه دلخواه کسی است

ایضاً

ساقی می باز عارض پرخوی تست	چشم زسد که چشمها و رلی تست
سر چشمه رفیق جز لب لعل تو نیست	صد خضر و سحج جرم نوش می تست

ایضاً

ساقی دل ماسوخه از شقایق است	باز آ که طیب در دوستان باقیست
جان و ادب امید است مراد تو است	تا جان بودم امید واری باقیست

ایضاً

ساقی بهر بهشت این بهشتانی نیست	بست می و ساقی بود و باقی نیست
--------------------------------	-------------------------------

کعبه خانه و کلیسا
محراب و کلیسای شیخ و صلیب
تختانه و کعبه خانه بندگی است
ناقوس زدن ترانه بندگی است
تقا که همه نشانه بندگی است
ساقی قدمی که کار عالم نفسی است
خوش باش ز هر چه پیش آید ز جان
سر چشمه رفیق جز لب لعل تو نیست
صد خضر و سحج جرم نوش می تست
چشم زسد که چشمها و رلی تست
باز آ که طیب در دوستان باقیست
تا جان بودم امید واری باقیست
ساقی بهر بهشت این بهشتانی نیست
بست می و ساقی بود و باقی نیست

اینجا است می سانی و آنجا است همین	پس در دو جهان به از می و سانی سید
سای دل من که شادی از غم شناخت	جز با هم می از نفی عالم نشناخت
نمی ده که در صبیح جان بخش مهر است	کس غیر مسیح قدر این او نشناخت
سای قدری که آنکه این خاک سرشت	نظر بر سر ماستی و عشق تر تو شست
مردود و پادشاه و باوه جهان	بود بود و نبود و حور و بهشت
از منزل کفر تا بدین بکنفس است	وز عالم شک تا بهیقین بکنفس است
این بکنفس عزیز را خوش میدار	کز حاصل عمر ما همین بکنفس است
آن محل گران بجان ز کالی دیگر است	دان دور گمانه را نشانی دیگر است
اندیشه این و آن خیال من و شست	افسانه عشق را زبانی دیگر است
امروز که نوبت جوانی من است	می نوشم ز آنکه کامرانی من است
عیشش بکنده ز آنکه تلخ نسته خوش است	لحشت از آنکه زندگانی من است
انمی دل چو زمانه میکند غمناک است	ناگه برود ز تن روان پاک است
بر سبزه نشین و خوش بوی روزی چند	زان پیش که سبزه برود از خاک است
جز دلی حکمی که حکم را شاید نیست	هستی که ز حکم او پروان آید نیست
هر خیز که هست آنجاستان بیاید	آنچیز که آنجاستان نمی باید نیست

اینجا است می سانی و آنجا است همین
 پس در دو جهان به از می و سانی سید
 سای دل من که شادی از غم شناخت
 جز با هم می از نفی عالم نشناخت
 نمی ده که در صبیح جان بخش مهر است
 کس غیر مسیح قدر این او نشناخت
 سای قدری که آنکه این خاک سرشت
 نظر بر سر ماستی و عشق تر تو شست
 مردود و پادشاه و باوه جهان
 بود بود و نبود و حور و بهشت
 از منزل کفر تا بدین بکنفس است
 وز عالم شک تا بهیقین بکنفس است
 این بکنفس عزیز را خوش میدار
 کز حاصل عمر ما همین بکنفس است
 آن محل گران بجان ز کالی دیگر است
 دان دور گمانه را نشانی دیگر است
 اندیشه این و آن خیال من و شست
 افسانه عشق را زبانی دیگر است
 امروز که نوبت جوانی من است
 می نوشم ز آنکه کامرانی من است
 عیشش بکنده ز آنکه تلخ نسته خوش است
 لحشت از آنکه زندگانی من است
 انمی دل چو زمانه میکند غمناک است
 ناگه برود ز تن روان پاک است
 بر سبزه نشین و خوش بوی روزی چند
 زان پیش که سبزه برود از خاک است
 جز دلی حکمی که حکم را شاید نیست
 هستی که ز حکم او پروان آید نیست
 هر خیز که هست آنجاستان بیاید
 آنچیز که آنجاستان نمی باید نیست

چون لاله بنور و ز قند گیر بدست
مئی بوش مخور غصه که این چرخ کهن

بالاله رخه اگر ترا فرست هست
ناگاه ترا چو خاک گردانندست

56

چون باویدی شد آیدم جایک و هست
از صفت کنون چون نفس بجایان

زبان پیش که بچهار و تخم لو و درست
می آیدم و می روم و می ساکن و هست

اس

بِسْ جَوَانِ کِمَانِ کِه چرخِ بِلَیَاکِ بَرِکِیْتِ
بَرَسَنَ وِجَوَانِی اِمِی بَسِ شَسْتَر وِ مَشَوِ

اسماء

ساقی قدحی کہ شمع دل و نگرنت	تازائش می زندگی از سر نگرنت
آه از غمی لغت کہ برین باد و تاب	بر کس کیلے نہا و لب پر نگرنت



ساقی عیش است و مایه فروخته است
والی که اجل جو برقی نازم سوخته است

مے ده که فلک تکتہ آموخته است
تا در تگرے خرمین ماسوخته است

۱۰

<p> ساقی حکیم که دل کبابم ز غمت هر چه کسی خرابم شد مری و طبع </p>	<p> در پیوش ترا زنت شهرابم ز غمت باغش که پیش از ان خرابم ز غمت </p>
--	--



۱۰
 کیم ارجه ندایه نژد مندره
 زو سیت نمی بنفشه هر زو است
 بی سیمان را باغ جهان زو دران
 و کیسه زو دران گل خندان است



سر دفتر عالمی معانی عشق است
سر بیت قصیده جوانی عشق است
این نکته بد آنکه زندگانی عشق است
ی آنکه خبر نداری از عالم عشق

[illegible]

رباعی

خویشیست که صدر من از موی دید است
قصریست که صدر من از قصر گذشت

خویشیست که صدر من از عیبی دید است
اما قیست که صدر من از کسری دید است

ایست

در مینکه عشق اجل اسیم منست
من جان جهانم اندرین دیران

زندگی و پستی دین می قیست منست
این صورت کون جلای خیر منست

ایست

در دهر و شراب شاد مونس است
در دل نه ششباری بستی خبری

نه چشم و دلم نشتر پیش و پس است
مقصود من از سر و پیمان کنش

ایست

در دای عیب چون دودین مونس است
ز نسیان که من احوال جهان می بشم

در عیب کسان نشتر بریدن مونس است
و من ز زمانه در کشیدن مونس است

ایست

گر بر فلک سبک باز آرند
نی انجمله بنده تو محصل تا جوانی

وز بر سر ناز می به نیاز آرند
آزار جوی تا نسیان آرند

ایست

در بای قرا به غلغل می خوش است
در هر بیت و قریب و در سر می ناب

آواز سحاب و ناله ای خوش است
فارس ز غم زمانه ای خوش است

ایست

ساقی دل ما که دانه مهر تو کاشت
و من مشتاق ز ناز بر ابل نیاز

چهر تو نهفته تا ابد خواهد داشت
از دامن تو دست نخواهم گزاشت

ایست

ساقی زورت سفر نخواهم گرفت

گر هم کبشی حذر نخواهم گرفت

این رباعی در وصف عیب است
و در وصف نسیان است
و در وصف دودین است
و در وصف غلغل است
و در وصف ناله است
و در وصف سحاب است
و در وصف فارس است
و در وصف دانه است
و در وصف مهر است
و در وصف ناز است
و در وصف دست است
و در وصف سفر است
و در وصف حذر است

گرم کہ رو خاک میرنگیرے سرنا

ما سر زره تو بر نخدا، اسیم گرفت

رہا خلی

ساقی بہ برم گریبت یا تو تیرے

در آب خضر بجای آب عجب است

گر زهره بود مستطرب و عیسی آمد

چون دل نه بجا بود بخای طرب است

۱۵۰

ساقی ز منی که لغت آنرا ساقی است

اول بگویم تا دومی از من باقی است

مشتاقم از ان بدین گستاخ

گستاخی من و غایت مشائقی است

اسماء

سابقہ رخصت خانہ

ولد از مردوسته و شادوسته

فویضه بنت محمد و آیه خدیجه بنت

تنها نه از آرزو پس، که زان همه است

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

عشره روزانه

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

آن رختی است عاقل و مجرب و انور

باب میران و این باب

10

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

هم که فردا رست باشد که است
که اینست که می بیند از او

جرقه‌دار است با سنگ مرمر


5	1
---	---

17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532
 533
 534
 535
 536
 537
 538

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

قسم که میسر شد و پس سرور و

اعماله کون بنه الی سرور و ک



21

[illegible]

ارالویند دوزی باشد

فولیت حلافت دول و راه توان سپ

2	3	4
---	---	---

[illegible]

فما سقى خواتم و مرو ما نغم سوست
ببین ز غلامت شرح ای اهل قلا

من به یوسف هم خیال تسان مین که چیست
بجز شکر و بواطت و زنا بختری است

56

دره عشق زنده دلق و زشت بشت
کز پنج حواس و چهار ارکان و سه روح

اینکه در پدر و عالم بود تو یک کس نشستی



سیر و جهان از قدری مستان است
این نکته که در قاضی جهان جهان است

خورشید ازل جامع مہتابان است
ورشید ہے اگر بدانی آن است



بر روی تو زلف را اقامت پذیر است
ز ابروی تو مشرب نشین شد خیمت

سرفتنه روم را قیامت بود
آن کافر مست را امامت بود



ساقی غم ما بلند آوازده شده است
 بامو می شنیدند هر خوششیم که خند آید

مستی من برون زانمازه شده است
پیرانه سرمه بهار دل تازه شده است

۱۲

ساقی بحیات چون استیلا بهر نیست
حق بهر هم ناست و انکه چون گریه و

در پیرایه دیراز من و ساعی
در آب حیات و چشمه کوثر نیست

$\frac{1}{2}$

ساقی نشتر کی کہ وہ تراویہ لیتے ہی سست
میرے زخم اب جاگتے ہیں وہ شیشہ حیرت

شیر آن همه رفته اند سر بیفته تهنی است
اگر در که دور با بود همیشه تهنی است

2	
---	--

سازش نشاند چاقم بشید به استه
نما که تو در مکتب که زمین و آسمان

عزروك بر پست ز عمر جاويد به است
هر قوت ز صد هزار خوشديد است

[illegible]

رباعی

وزیرینِ جهانِ بی‌معی و ساقیِ بی‌سجہ است
سیرِ حنید در احوالِ جهانِ مے و محرم

بنی زمره نای عراقی هیچ است
حاصل همه عشرت است و بانی هیچ است

۱۲۸

ارآمد و باز بهر سبزه گریست
امروز که این سبزه تماشاگاه ما است

بے باوہ کرخوان نمی باید زلیست
تا سبزه خاک ماتحتا که کیست

۱۳۰

دریا بیکه از روح جدا خواهی رفت
من خور که ندانم از کجا آمد

در پرده اسرار خدا خواهی رفت
خوشتر زین همه دنیا آن که گنج خواهی رفت

۱۵

بر جهره ^{یا} ششیم نیر و ز خویش است
از دین که گذشت سر چه گویا خوش نیست

دختر چمن روی دل افروزش است
فروش بابش زدی مگو که امر و زویش است

الاسم

یزدان چو گل وجود ما را آراست
در تکبیر نیست بر گناه که مرست

و انست ز فعل حاجه برخوابد خواست
بجز هو خفتد و قیامت از مهر خفت

۱۲۰

بر لوح نشان بود پنهان بود است
اندر نقشه مراخم مایست مداد

موسسه تعلیم زنیکه و بدآموخت
عزیز خورشید (۱۰) که شش ساله است

10

ترس اجل و بیم فنا بستی و ست
مهر از دهر بدست و نشد مزنده کجای

ورنه ز قاشا خان بقا خواهد رست
هر گي آيد و از و بر دست نشست

1	2	3
4	5	6

باب برپا و نیک از ستاد علم گرفت

و ائمه سنی در از شواخ گفت

[illegible]

یارب تو گریه و گریه کرم است	عاشق ز جبر و بریدن زبانم آرام است
با طاعت و بندگی آن نیست کرم	با مصیبت و گریه بندگی کرم است
اربابی	
اکندون که گلی سداوتت پر بایست	دست تو ز جامه های جرابیکار است
سے غور که دامنه دشمن غنایار است	در یافتن روزی دشمن و دشوار است
الهی	
نقد سپید و خورده من شب بلبشکاف است	نمی خور که می خور شراب و آن توان یافت
نوشه اش و بندش که هفتاد و سیست	اندر سر خاک یک یک خواهد یافت
الهی	
بیشتر از من و نیمه و بی زن بود است	کافاق ز جمله شان خیرین بود است
نیمه و آ که زن تو خاک کرد و زیرا	خاک تو دیگر هزار زن بود است
الهی	
از باد و باد و باد و باد تو گرفت	مارا گنذاشت جستجوی تو گرفت
اکمیل ز منش و تیغ منی آید	بوی تو گرفته بود و خوش تو گرفت
الهی	
آن قصه که چه آرام نبرد و جام گرفت	آه و تحسین کرد و شیر آرام گرفت
هر امر که گوید و هر قدر که گرفت	بند که چه گرفت و گور بهرام گرفت
الهی	
با که نه و نه و نه و نه گرفت	با نایب و عزیز و زیاده گرفت
هر چه که در دست و دست گرفت	کر دیم و لیک با قضا و گرفت
الهی	
که گوید و نه و نه و نه گرفت	وز تو به گوئی کاخ سیدانی گرفت
چند و نه و نه و نه گرفت	چون تو به توان کرد و سیدانی گرفت

این رباعیات از غزلیات است که در کتابهای مختلف آمده است و بعضی از آنها در کتابهای دیگر نیز آمده است. این رباعیات از غزلیات است که در کتابهای مختلف آمده است و بعضی از آنها در کتابهای دیگر نیز آمده است.

ای ناراض تو نهاده بر سرین طرح
وی غمزه تو وادش به مثل را

روی تو فکند بر زبان سپین طرح
اسب و رن و خیال بهدق قزین

یا خدیو

چون میگذرد عمر به شیرین و چهره
نمے نوش که بعد از من و تو ماه پس

بیانده چو نیش و دبه بخدا و حسد
از سلخ آبش آید و غشتره پس

الهی

بنگر ز جهان چه طرف برستم
شمع طرح و سه چه شستم

وز حاصل عمر چیست و دستم
سین جام بهسم و دل چه شستم

الهی

قدیر گل و گل باوهستان دانا
از بهجری چیست دانا بدوزنا

نمے شکر لای و شکرستان دانه
و تو نیست درین باوه که ستاره نوا

الهی

ز او ردن من بر دلدن و ترا سود
وز سیکه نیر و گوشت به نشود

ز زبردن من باوه به تلاش افروز
کاترین و زبردن من به خرد

الهی

بوی خوش گل بزخم خاری آید
یار که از و هزار جان تانده شود

کر بازه خوری به بخار مسدود
اسا و نه به که انشای به اورد

الهی

انگس که زمین و چرخ و افلاک دانا
بسیار لب و لعل و زلفین جوشا

بوسه و رخ که ابرو و آینه که توما
دره و زمین و دشت خاک نشا

الهی

خیزش به کس به بر جام انگشت
خیز که منادی سحر که خورشید آید

خیزش و زنده باوه و دست به انگشت
آواز و ز سحر تو در پاهم انگشت

از این رباعیات مرخام
در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
تهران
ثبت شده است
شماره ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰
تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰

در این کتاب

رباعی

لب لب لب کوزه بیج زالی قصه	یعنی لب لب لب من نیز چه لبهاست
آتش وجود من نشاند و موی	لبهاست چنین شود بفرمان و دود

ایست

شب نیست که عقل و شمع نشود	وزگر پست ازین چراغ نور نشود
چرخ نشود کاسه سر از سودا	آن کاس که سر زدن بود پیر نشود

ایست

آنها که محبت عقل و ادب شدند	در کشف علوم شمع اصحاب شدند
و ازین شب تا یک پیر و زبیر	گفت فساد و در خواب شدند

ایست

آنها که اسیر عقل و تمیز شدند	در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
و با خبران تو اسباب انگیز گزین	کاین چنین بچران بنور و موی شدند

ایست

پیری سر را بی حوالی دارد	گلشنار چشم برنگ دیوانی دارد
بام و در و چار کفن دیوار وجود	و بران شد روی و خرابی دارد

ایست

آن عقل که در ره سادست پدید	روزی نهد بار خود را میگوید
در یاب تو این یکایک محبت که و به	آن تره که پدر و پد و دیگر روید

ایست

تا بود و دلم ز عشق محروم نشد	کم بود و زاسرار که مفروم نشد
اکنون که همی بشکرم از روی اثر	معلوم شد که هیچ معلوم نشد

ایست

نابره بسج و زلف شامی چسند	نرساده برون ز خویشین کای چسند
---------------------------	-------------------------------

لب لب لب

شب نیست

آنها که

و ازین شب

آنها که

در یاب تو

تا بود و

نابره

در کسوت خاص آمده از عاصی چند
بد نام گشته و نکونای سست

رباعی

امشب می جام یک می نیازم کرد
غ در اید و عایم سست و خواهم کرد
اول سه ملاق نقل و دین خواهم گشت
پس دست بر زدن را بر او خواهم کرد

ایضا

تا چه بر اسیر ز ناس زبواهای شر
چند از این اسیر زشت و نکونای شر
اگر چشمه ز سیری و اگر آب حیات
آثر بد آن خاک و فرو خواهم شر

ایضا

آن کاسه گرسنه که کاسه سروا کرد
در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
بر خوان وجود ما کنون کاسه نهاد
و این کاسه سر نکون تر از سروا کرد

ایضا

اجرام که ساکنان این اوانت
اسباب ترو و خرومند باشند
مان تا سر رشته خرو کم رنگی
کاتان که در پرا اند سرگردانند

ایضا

هر که در و سبب لایه چشم گیر
بالای پشته و در چین خم سپرد
ز انصاف در از غصه خور ای پیر
اگر و امن خویشتن فرا هم سپرد

ایضا

و قیامت که از سیر جهان آیند
موی خنک نشاندن ز شاخ کف نمایند
عسلی نقشان ز خاک بر و در آید
و چشم سحاب دید با کشتایند

ایضا

در و هر سر آنکه نیم ناست دارد
اگر زشت است آشنای دارد
نه خاوم کش بود نه محمد و هم کش
اگرست ناساد بزرگی که خوش جهانی دارد

ایضا

رباعیات مثنوی
کام
در کسوت خاص آمده از عاصی چند
بد نام گشته و نکونای سست
امشب می جام یک می نیازم کرد
غ در اید و عایم سست و خواهم کرد
اول سه ملاق نقل و دین خواهم گشت
پس دست بر زدن را بر او خواهم کرد
تا چه بر اسیر ز ناس زبواهای شر
چند از این اسیر زشت و نکونای شر
اگر چشمه ز سیری و اگر آب حیات
آثر بد آن خاک و فرو خواهم شر
آن کاسه گرسنه که کاسه سروا کرد
در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
بر خوان وجود ما کنون کاسه نهاد
و این کاسه سر نکون تر از سروا کرد
اجرام که ساکنان این اوانت
اسباب ترو و خرومند باشند
مان تا سر رشته خرو کم رنگی
کاتان که در پرا اند سرگردانند
هر که در و سبب لایه چشم گیر
بالای پشته و در چین خم سپرد
ز انصاف در از غصه خور ای پیر
اگر و امن خویشتن فرا هم سپرد
و قیامت که از سیر جهان آیند
موی خنک نشاندن ز شاخ کف نمایند
عسلی نقشان ز خاک بر و در آید
و چشم سحاب دید با کشتایند
در و هر سر آنکه نیم ناست دارد
اگر زشت است آشنای دارد
نه خاوم کش بود نه محمد و هم کش
اگرست ناساد بزرگی که خوش جهانی دارد

گر دهن ز زمین هیچ گل بر نارد	کس نشکند و باز گل نسپارد
گرابر چو آب و خاک را بر دارد	تا حشر همه خون غریزان بار د

رباعی

زان هر بگی که پیر و بختان دارد	پیکر کن که و لم میل فراوان دارد
از سر گل آرزو بد کن که حبهان	در زیر گل آرزو فراوان دارد

ایست

روزی که جزای مرصفت خواهد بود	قد تو بقدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوشش که در روز جزا	شر تو بصورت عفت خواهد بود

ایست

زان پیش که غمهاست شمعون آرد	در ریامی که تاباده گلگون آرد
تو ز رنجهای غافل نادان کن	در خاک نهند و باز بسیرون آرد

ایست

خون مرده شود خاک مرا گم سازند	احوال مرا عبرت مردم سازند
پس خاک و گم یابده آشت کشند	و نه کالبد هم خشت سر ختم سازند

ایست

قومی ز گرد افتد و غرور افتادند	تو ز زبانی خور و قصور افتادند
معلوم مشو و چو پروا بر دارند	ز کادی تو دور زور دور افتادند

ایست

تو بهر شکسته که شایسته باشد	تا با ده که چون آب حیاتش باشد
اندر رمضان اگر کسی تو بکشد	باید ز نماز تا خجالتش باشد

ایست

باید خور و دردم دوزخ باید زاند	در روز نقیض و خست اند و دشت آ
بمبار که تا به هر چه باید بخاند	بسیار است که در چهار راهی آ

عمر خیام
رباعیات
تصحیح و توضیح
دکتر محمد تقی
میرزا

گویند بهشت و حوض کوثر باشد	و انجانست نایب شهید و شکر باشد
چو گین قدح باده و بر دستم نه	نقد سے ز هزار نشیہ خوشتر باشد
رباعی	
آن قوم که در مقام بکین رفتند	با خر کار جهان مسکین رفتند
مسکین مسکین بزرگ بهم میگفتند	و ان طائفه کاندور و کنگر رفتند
الیه	
در راه جهان رو که سلامت کنند	با خلق چنان زی که قیامت کنند
در سجد اگر روی چنان رو که ترا	در پیش نخواهند و امامت کنند
الیه	
در راه خرد و بزر خرد را پسند	چون هست رفیق نیکو بد را پسند
خواهی که همه جهان ترا پسندند	می بارش بخوشد لی و خور را پسند
الیه	
خوابی که ترا زینت اسرار رسد	پسند که کس را از تو آزار رسد
از هر گز نیست بدیش چشم رزق مخور	کین ببرد و بوقت خوش ناچار رسد
الیه	
در حرم با انواع مستیها گفتند	این خیران گوهر پیش رفتند
و آفت چو نگشتند بر اسرار فلک	اول زبختی زدند و آخر رفتند
الیه	
این خلق به حشران با آسوسند	بر مشعل و میان تنی چون کوسند
خواهی که گفت پای ترا می بوسند	خوش نام بزی که بنده ناموسند
الیه	
می نوش که تا غم از نهادش برود	شغل دو جهان جمله زیادت برود
رو آتش ترگزین که این بحیات	انگه که شوسه خاک زیادت برود

اینها که در مقام بکین رفتند
 با خر کار جهان مسکین رفتند
 مسکین مسکین بزرگ بهم میگفتند
 و ان طائفه کاندور و کنگر رفتند
 در راه خرد و بزر خرد را پسند
 چون هست رفیق نیکو بد را پسند
 خواهی که همه جهان ترا پسندند
 می بارش بخوشد لی و خور را پسند
 خوابی که ترا زینت اسرار رسد
 پسند که کس را از تو آزار رسد
 از هر گز نیست بدیش چشم رزق مخور
 کین ببرد و بوقت خوش ناچار رسد
 در حرم با انواع مستیها گفتند
 این خیران گوهر پیش رفتند
 و آفت چو نگشتند بر اسرار فلک
 اول زبختی زدند و آخر رفتند
 این خلق به حشران با آسوسند
 بر مشعل و میان تنی چون کوسند
 خواهی که گفت پای ترا می بوسند
 خوش نام بزی که بنده ناموسند
 می نوش که تا غم از نهادش برود
 شغل دو جهان جمله زیادت برود
 رو آتش ترگزین که این بحیات
 انگه که شوسه خاک زیادت برود

داوهم باسید روزگار سست بر باد	ما بود روز روزگار خور و زنی شاد
زان می ترسم که روزگار هم ندیده	چند آنکه روز روزگار سست مانم واد

٥٦٠

یک روز خاک کار مرا ساز نکرد	هرگز بسوی من نمی بخشد و از نکرد
بگیرم نفسی از سرشادی نردم	کمان روزگار در غم باز نکرد

U

می باید بود و بدی باید بود
و این سخن است از پی باید خواند

سحر القدرم بد از دهمی باید بود
که در دست گردش باید بود

21

آواز و زلفها بمان نسیم وار و سوز	سکینه یی که من ندیدم در این چرخ سوز
فانها تشبیه ارجل کسان خوا در نبوده	عجزم بیدار شده و از آن باریک سوز

17

اور ز با قضا اتم ازل وجود	و حیرتی از حیاست و نیز
نیمه اگر اهرام از شمشیر	از کین آمدن و یزدان در غایت

12

انها که بگویند که در این دنیا نیستند
سرشته اند و اسرار نهانست کسی

در ذات خداوند و تبارها گشتند
از اول ز شجری زدند و آخر خشتند

الم

بر اوج فلک بر آفتاب میزنند	آنها که خلافت جهان الشانند
سگرشته و سمرنگون میگردانند	و معرفت و استیلا تو مانند فلک

ایک

از مے طرب و نشاط و مردی خیزد
در جمع کتب خشکی و سردی خیزد

[illegible]

رباعی

بیمارم و تب وراستخوانم دارد	ناخوردن من قصد جانم دارد
دین طرشد نگر که هر چه در بیمار است	خرباده خورم همه زیانم دارد

ایست

بر روی نگوئی لب چوی دل آورد	تا بتوانم عیش و طرب خواهم کرد
مالوده ام و باشم و خواهم بودن	من خورده ام و بخورم و خواهم خورد

ایست

نوش باش که در هر بیکران خواهد بود	بر چرخ ز اختران نشان خواهد بود
نوش که در قالب تو خواهد بود	دلوار سر اسد دیگران خواهد بود

ایست

ماه رمضان چنانکه سال آمد	بر بیان خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلاق را غافل ساز	آید آنکه گمان کنند شوال آمد

ایست

افسوس که نامه جوانی سست شد	اوین تازه بهار شادمانی طی شد
زان هر غریب که نام او بود شباه	فریاد که آمد و ندانم که شد

ایست

من خواره اگر شخیر و عور شود	وز عریده اش جهان پراز شور شود
در حق لعل از آن نه مرد در نرم	تا دیده افمی غم کور شود

ایست

هر لذت و راحتی که خلاق نهاد	از بهر مجردان آفتاب نهاد
هر کس از طلاق منقلب گشت بخت	آسایش خود برد و بر طاق نهاد

ایست

فروالم فراق من خواهد شد	باطل سعادت من خواهد شد
-------------------------	------------------------

من خواره اگر شخیر و عور شود
وز عریده اش جهان پراز شور شود
تا دیده افمی غم کور شود
از بهر مجردان آفتاب نهاد
آسایش خود برد و بر طاق نهاد
باطل سعادت من خواهد شد

من خواره اگر شخیر و عور شود
وز عریده اش جهان پراز شور شود
تا دیده افمی غم کور شود
از بهر مجردان آفتاب نهاد
آسایش خود برد و بر طاق نهاد
باطل سعادت من خواهد شد

من خواره اگر شخیر و عور شود
وز عریده اش جهان پراز شور شود
تا دیده افمی غم کور شود
از بهر مجردان آفتاب نهاد
آسایش خود برد و بر طاق نهاد
باطل سعادت من خواهد شد

مشتوقه و آفت و آتیم کام | اکنون نغمه نشاط کی خواهد شد

رباعی

موجود حقیقتی بجز انسان نبود | بر خصم کسی این سخن آسان نبود
یک جرعه ازین شراب پیش منکش | تا خلق خدا پیش تو یکسان نبود

ایضا

چون نیست درین زمانه سودی از خرد | جز بخرد از زمانه بر سره خورد
پیش آرازا نکه او خرد را بسد | تا بگوید زمانه سوسه ما برنگرد

ایضا

پوسته خرابات در زندان خوش باد | در دامن زهد زاهدان آتش باد
آن دلق بصد پاره و آن صوف بود | افکنده بر پیرایه درویش باد

ایضا

ور دهر کے بگفتاری نرسید | تا بروش از زمانه خاری نرسید
در شان نگر که تا بعد شاخ نشد | و تشن سهر زلف نگاری نرسید

ایضا

در سر هوس بستان چون حرم باد | بر دست همیشه آب انور هم باد
گویند کسان مرا خدایه به دباو | این خود ندید من نغمه دهر هم باد

ایضا

از آب عدم تخمه اگاشته اند | از آتش غم روح من افراشته اند
گرشته چو باد سپید و مگرد جهان | تا خاک من از تپه جایی برداشته اند

ایضا

قومی که خواب هرگز سر باز نهند | تا شمر ز قال و قیل خود باز نهند
ناکی گوئی شمر کے باز نداد | او نه تحیری از چه خبر باز نهند

ایضا

رباعی غریب
مشتوقه و آفت و آتیم کام
موجود حقیقتی بجز انسان نبود
یک جرعه ازین شراب پیش منکش
تا خلق خدا پیش تو یکسان نبود
چون نیست درین زمانه سودی از خرد
پیش آرازا نکه او خرد را بسد
تا بگوید زمانه سوسه ما برنگرد
پوسته خرابات در زندان خوش باد
در دامن زهد زاهدان آتش باد
آن دلق بصد پاره و آن صوف بود
افکنده بر پیرایه درویش باد
ور دهر کے بگفتاری نرسید
تا بروش از زمانه خاری نرسید
در شان نگر که تا بعد شاخ نشد
و تشن سهر زلف نگاری نرسید
در سر هوس بستان چون حرم باد
بر دست همیشه آب انور هم باد
گویند کسان مرا خدایه به دباو
این خود ندید من نغمه دهر هم باد
از آب عدم تخمه اگاشته اند
از آتش غم روح من افراشته اند
گرشته چو باد سپید و مگرد جهان
تا خاک من از تپه جایی برداشته اند
قومی که خواب هرگز سر باز نهند
تا شمر ز قال و قیل خود باز نهند
ناکی گوئی شمر کے باز نداد
او نه تحیری از چه خبر باز نهند

توبه کن از می اگرستی باشد	صد شائب بادغات در می باشد
طن حیا در آن و یلبا این نهر و زمان	در وقت خندین توبه روانه باشد

رباعی

تا یار شرباب حالف سرایم نبرد	صد لوسه فلک بر سر و پا کم نبرد
گویند که توبه کن اگر وقت آید	چون توبه کنم اگر خدا بخواهد

ایضا

کس را پس پرده قصار راه نشد	وزیر حیدر ای کس آگاه نشد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند	مشو همه گشت و قصه کوتاه نشد

ایضا

کاستان بدور و زگرش و نامل مرید	و انکوزه شکسته و می آبی سرور
تا در کسی در سپهر پاید بود	تا حد نیت چون خودی پیر باید کرد

ایضا

پندان هر و این ره که دلی برخیزد	گر نیست دلی ز سر و ی بر خیزد
تو او نشوی و یکبار گردید کنی	جالی برش که تو توئی بر خیزد

ایضا

بایستی بکشار جوی میسے پای بود	از عرصه کنش جوی می پای بود
این زمست عمر ما چون آه و دست	خندان لب و ناز و روی می پای بود

ایضا

تبع هم باروی چو گل خندان رود	و ستم همه با ساسا خروئل پیوند
از هر جزوی شایسته بود و دام	زان پیش که جزو با بگل پیوند

ایضا

تا ز سر و مهر بر آسودند و پاید	بهر زمست لعل کسے ایچ ندید
من ز سر و چشم که می نهر و شان کاشان	به زانکه فرو شند چه خواستند خرید

این رباعی در بعضی نسخه ها به این صورت است:
توبه کن از می اگرستی باشد / صد شائب بادغات در می باشد
طن حیا در آن و یلبا این نهر و زمان / در وقت خندین توبه روانه باشد
رباعی
تا یار شرباب حالف سرایم نبرد / صد لوسه فلک بر سر و پا کم نبرد
گویند که توبه کن اگر وقت آید / چون توبه کنم اگر خدا بخواهد
ایضا
کس را پس پرده قصار راه نشد / وزیر حیدر ای کس آگاه نشد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند / مشو همه گشت و قصه کوتاه نشد
ایضا
کاستان بدور و زگرش و نامل مرید / و انکوزه شکسته و می آبی سرور
تا در کسی در سپهر پاید بود / تا حد نیت چون خودی پیر باید کرد
ایضا
پندان هر و این ره که دلی برخیزد / گر نیست دلی ز سر و ی بر خیزد
تو او نشوی و یکبار گردید کنی / جالی برش که تو توئی بر خیزد
ایضا
بایستی بکشار جوی میسے پای بود / از عرصه کنش جوی می پای بود
این زمست عمر ما چون آه و دست / خندان لب و ناز و روی می پای بود
ایضا
تبع هم باروی چو گل خندان رود / و ستم همه با ساسا خروئل پیوند
از هر جزوی شایسته بود و دام / زان پیش که جزو با بگل پیوند
ایضا
تا ز سر و مهر بر آسودند و پاید / بهر زمست لعل کسے ایچ ندید
من ز سر و چشم که می نهر و شان کاشان / به زانکه فرو شند چه خواستند خرید

رباعی

بیتی که بخت در سر و دمی سازد
پیشتر بخت در کار و عذر می سازد
گویند قریب که مسلمان بود
آزاد و شاکو که کدو می سازد

ایضا

گویند که ماه رمضان گشت پدید
من بصد کرد و یاد و نیتان کردید
در آخر شعبان بخورم حیدان می
کاندر رمضان سینه بقیتم تا عید

ایضا

گریار من اندر ترک طامات کنند
غمهای و ایسی که مگانا گشتند
چون در گذرم خاک مرخشت کنند
در رخنه دیوار خراب است گشتند

ایضا

آنها که جهان زیر قدم نرسودند
وند ز غلبش سر و جهان پیوندند
اگاه نمی شوم که ایشان شب و روز
زین حال چنانکه بسته آید بودند

ایضا

تا خاک مرا بقالب آینه اند
بس نقشه که از خاک بر آینه اند
من بهتر ازین نمی توانم بودن
از پسته مرا چنین بیرون ریشه اند

ایضا

من می خورم و هر که عوسن اهل بود
می خوردن من حق ازل میباید
من می خورم و هر که عوسن اهل بود
می خوردن من حق ازل میباید

ایضا

هر شکل اسرار ازل را نشان داد
کس یک قدم از نهاد بیرون نهاد
من می خورم ز مبتدی تا ابد تا
عجز است بهیست هر که از ما و زاد

ایضا

از قهر مرا یک میباید شد
در دست اجل پلاک میباید شد

طامات
رباعی
در کار و عذر می سازد
پیشتر بخت در کار و عذر می سازد
گویند قریب که مسلمان بود
آزاد و شاکو که کدو می سازد
ایضا
گویند که ماه رمضان گشت پدید
من بصد کرد و یاد و نیتان کردید
در آخر شعبان بخورم حیدان می
کاندر رمضان سینه بقیتم تا عید
ایضا
گریار من اندر ترک طامات کنند
غمهای و ایسی که مگانا گشتند
چون در گذرم خاک مرخشت کنند
در رخنه دیوار خراب است گشتند
ایضا
آنها که جهان زیر قدم نرسودند
وند ز غلبش سر و جهان پیوندند
اگاه نمی شوم که ایشان شب و روز
زین حال چنانکه بسته آید بودند
ایضا
تا خاک مرا بقالب آینه اند
بس نقشه که از خاک بر آینه اند
من بهتر ازین نمی توانم بودن
از پسته مرا چنین بیرون ریشه اند
ایضا
من می خورم و هر که عوسن اهل بود
می خوردن من حق ازل میباید
من می خورم و هر که عوسن اهل بود
می خوردن من حق ازل میباید
ایضا
هر شکل اسرار ازل را نشان داد
کس یک قدم از نهاد بیرون نهاد
من می خورم ز مبتدی تا ابد تا
عجز است بهیست هر که از ما و زاد
ایضا
از قهر مرا یک میباید شد
در دست اجل پلاک میباید شد

طبعم به نماز و روزه چون باطل شد	گفتم که مرا در کجایم حاصل شد
افسوس که آن وضو بیاوی شکست	و آن روزه به نیم جرعه می باطل شد

رباعی

بهر جرعه که ساقیش بنجاک افشاند	در دیدن آتش عیشم نشانده
سبحان الله تو پاده می پنداری	آبیکه ز صد در دولت برآید

ایست

چون دست بآیدان بوس می زید	جامی میرا دول بکس می نرسد
در ده قدمی درو که جام صافی	این شیشه فیروزه بکس می نرسد

ایست

خسکه ز روی یار برخاسته شد	تو ظن خبری که حسن او کاسته شد
در باغ رخس بهر تماشا گریبان	گل بود و لبز به نیز آراسته شد

ایست

خون از دل افکار برون می آید	در دیده خونبار برون می آید
که خون بچکد از مژه ام نیست عجب	زیرا که گل از خار برون می آید

ایست

اندر ره عشق جمله عاقان درو	و اندر طلبش جمله بزرگان خرداند
امروز شب و روز ز فردا نیست	فردا طلبیان در غم فردا مردند

ایست

بر من قلم قضا جوی من را ننهد	پس نیاید و بدش چرا ز من میداند
وی بی من و آخر و چو وی بی من	فردا بچه حجت بد او رخوانند

ایست

و دشمن که همیشه بد مرا می بیند	حقا که نه از روی خرد می بیند
در آینه درون خود می نگرد	آن صورت مرده رنگ خود می بیند

بهر جرعه که ساقیش بنجاک افشاند
در دیدن آتش عیشم نشانده
سبحان الله تو پاده می پنداری
آبیکه ز صد در دولت برآید
چون دست بآیدان بوس می زید
جامی میرا دول بکس می نرسد
در ده قدمی درو که جام صافی
این شیشه فیروزه بکس می نرسد
خسکه ز روی یار برخاسته شد
تو ظن خبری که حسن او کاسته شد
در باغ رخس بهر تماشا گریبان
گل بود و لبز به نیز آراسته شد
خون از دل افکار برون می آید
در دیده خونبار برون می آید
که خون بچکد از مژه ام نیست عجب
زیرا که گل از خار برون می آید
اندر ره عشق جمله عاقان درو
و اندر طلبش جمله بزرگان خرداند
امروز شب و روز ز فردا نیست
فردا طلبیان در غم فردا مردند
بر من قلم قضا جوی من را ننهد
پس نیاید و بدش چرا ز من میداند
وی بی من و آخر و چو وی بی من
فردا بچه حجت بد او رخوانند
و دشمن که همیشه بد مرا می بیند
حقا که نه از روی خرد می بیند
در آینه درون خود می نگرد
آن صورت مرده رنگ خود می بیند

۱۰۰

لی جامه عمر کند تو خیر احمد شد
می خور لب و کوزه اندرون



بامردم نیامد بهر کسی باید بود
بمشتون معاش خودی باید بود

۱۳۵۰

زلفین تو بامشک ختن بازی کرد
بالعل لب تو روح و مسازی کرد

<p> و اجزای مرکبم پراکنده شود باشد که دل فروه من نماند شود </p>	<p> نان پیش که گوشتی از من آکنده شود ای باد و سراز که رحمتی بر دار </p>
--	--

<p> فصل پنجم در بیان از ماضی و قیوم که بعد از ماضی و قیوم </p>	<p> فصل پنجم در بیان از ماضی و قیوم که بعد از ماضی و قیوم </p>
---	---

و این که بگویند که اینها از
و این که بگویند که اینها از

U	C
---	---

ریاده بود در پی نفس باشد
 ریاده بود حیران بود به نفس غمگانی
 تا نفس بود و انکه با او به بالقص کند
 روح نیست که او ترست نفس کند
 ای باد صبح - - - - - به زنده است چشم

[illegible]

پایان و این که از دست شد
در پای این جهان بیکان بست شد

دو روزی و دو شبی زمامت بشدند

36.

می خواهم خور و تا که جاتم باشد
ای جان جهان بخوبان خوش بزمی

الم

ساقی علم سیاه شب صبح زیاده	بر خیز و بخت مغانه را در ده زود
بکشای زخم و در گیس خواب الود	بر خیز و بخت که خفتنت لبی خواهد بود

۱۵۰

<p>سودای ترا بهانه لبس باشد در کشتن با چرا کشد چشم تو تیغ</p>	<p>مستانه ترا ترانه لبس باشد مارا سر تاز بانه لبس باشد</p>
---	--

۱۳۷۲

گویند که ضرور این سر می باید	یا نسبت عالی پدر می باید
ا ضرورت چنان شده است و نسبت ما	کمینه ما همه راجع هست ز رحمی باید

روح انبلی تن نسرہ زنان خوابد بود	غوش باش که عالم گذران جاهد بود
زیر قدم کوثره گران خواهد بود	ین کاسه سر با که تو بینی پاک جاهد



<p> سنا و آن را هر وقت بهی خواهم کرد پایان عمر من بهیستاد رسید </p>	<p> پاموی سفید قصه می خواهم کرد ایندم نکتم نشاط کے خواهم کرد </p>
--	--

<p> دست من نشسته بجایم ز سید نال که بماند و بزد و در ناگاهم </p>	<p> بزم بایم زنا بقا من ز سید بزم غنا قبت الامر بکامم ز سید </p>
---	---

فائدہ ہر دور میں ہے
میں نے غلو سے بچ کر
دینے پر آمادہ ہوں
اسی ساقی کا کھانا
بہارِ خرم و زلفِ اقبال
رودِ دریا پر بہاؤ
وہ بیدار رہے نہ سو
بہارِ بہار و زلفِ اقبال
ساقی کے لیے
نہایت با محنت
جو وہ است و است
ساز است
کہ اللہ کے
حاکم و از مہر کے
بزرگ سے کچھ
میں نے محبت و یاد
خدا اور کون
بجایا شدہ ۱۱

چرخ خورشید و ماه و ستاره
 چرخ کائنات و فلک و کواکب
 چرخ کائنات و فلک و کواکب
 چرخ کائنات و فلک و کواکب

51

یہ کچھ عہد سے ملک جہان می ارزو
آن کہتہ کہ لب بھی از و پاک کنند

۱۰۰

<p> و اجزاء هم نزدیک گردانند و شود حالی که بر این پاوه بکنند زنده شود </p>	<p> آنکه که نهال محرابی است و شود و در آنکه حراشی کنند از کل ما </p>
---	---

1

زیرا که بنییر بار سالوس دارند	ان قوم که سجاوه هستند خرنند
اسلام فروشنند و ز کافر تیر اند	وین از همه طرقة ترک کرده و دیده زبا

الحمد لله

شاید بیاکن که آن و مان خواهد بود
خود و آنچه خور و آنکه در جهان خواهد بود

۱۰۰

سر را زل باد و پرستان انند
چشم تو حال من بدانند عجب
قدری و جام تنگه ستان و آند
شک نیست که حال مست ستان و آند

۱۱

یا سفلتت خوی لی عقل و وقار
بدستی و شور و غر زین و شب عیش

چندین زنی مرا و دل رنجده دار گماز نشین و بگذاشتنش آخر کار	چون هست ترا جز آنکه او و او قرار ز نامه نهی بر دل خود چندین بار
--	--

مجلس

صاحبان
نقین

قونین بنی خیم

مجلس

10

آدم و حوا

14023

سهم آخر عمر رحلت باید کرد	لذات بهمان چشیده باشی عمر
اربعی	
گریخت رخ شست بت برتی خوشتر	ورباوه ز جام شستی خوشتر
درستی عشق زان سبب نیست شدم	کان مستی از هزار سبب خوشتر
ایست	
ای چرخ فلک نه عقل زاری تیر	هرگز نه کنی بکار آزاده نظر
ناخردان را دهی همه گنج گشت	حسنست زهی چرخ تخت پرور
ایست	
بایار خوشترم جام شراب اولی تر	در دست غم دیده پر آب اولی تر
چون عالم دون وفا نخواهد کرد	در عالم دون مست و شراب اولی تر
ایست	
وز دایره سپهر ناپیدا عور	خی نوش بخوشد لی که در دست بجور
نوبت چو بدور تو رسد آه کن	جایست که جمله را چنانند بدور
ایست	
چون حاصل آدمی رین جای دور	خزور دول و داوای جان نیست و
خرم دل انکه بکشد نهاده نبود	و آسوده کسی که خود ترا داور
ایست	
مستی مست و فریاد حق بگذار	در عهد آنگهان منم باوه بیار
در خون کسی و مال کسی قصاص کن	وان لقمه که داری ز کسان بازدار
ایست	
دی کو زه گری بدیاهم اندر بازار	بر باره کله می لکد ز و بسیار
وان کل زبان حال باز و میگفت	من بچو تو بودم ام مرا گرامی وار
ایست	

در دست غم دیده پر آب اولی تر
 در عالم دون مست و شراب اولی تر
 در عهد آنگهان منم باوه بیار
 وان لقمه که داری ز کسان بازدار
 در خون کسی و مال کسی قصاص کن
 در دست غم دیده پر آب اولی تر
 در عالم دون مست و شراب اولی تر
 در عهد آنگهان منم باوه بیار
 وان لقمه که داری ز کسان بازدار
 در خون کسی و مال کسی قصاص کن

ای اول و آخر همه خلق توئی | خواهی تو مرا بسوز و خواهی منواری

رباعی

در کفتم عیب هم خفته بدم گفتی خیز | وار و بجهان و در جهان شورا نگیر
و اکنون که بفرمان تو ام حیرانم | انقضا چنان دار که رخ دار و هرگز

ایضا

باز می بودم بریده از عالم راز | بگو تا که بر دم دس شیبی بفرار
اینجا که نیافتم کسی محرم راز | زان در که در آیدم برون رفتم باز

ایضا

ای دل جو حقیقت جهان است مجاز | چندین خوب بی خواری ازین پنج و دواز
تن را بقضای سپار و باد ز ساز | کین رفته قلم ز بجز سر تو نماند باز

ایضا

وقت سحر است خیز از سبزه مایه تاز | ترک ترک بادد خور و جنگ لوان
کانه که بخوابند نیاید دراز | و انما که شد بکس نمی آید باز

ایضا

ماییم قناده روز و شب رنگ تاز | برخیز نهاده روی و شیب فراز
نه هیچ ره آورده بجز رنج و گریه | نه هیچ پس افکنده بجز راز و دراز

ایضا

ای مرد و نه منم زنگه تر ز سیر | وان کوک خاک بسیندرا کو بر خیز
و انگاه بگویش که بغفلت بی بر | مغر سر کفایت داد چشم پر ویز

ایضا

ما عاشق آشفته و مستیم امروز | در کوی بستان باد و سیم امروز
از بستی خوشتر بکلی رسته | پیوسته بجز آب استیم امروز

ایضا

در این رباعیات عمر خیام
بسیار از کلمات و عبارات
است که در کتب دیگر
نمی یابیم و اینها را
در این کتاب جمع کرده
ام تا برای شما عزیزان
قابل استفاده باشد.

دسته می شود و بپایار عقول	سجده نمی شود و بپایاس قیاس
ریاضی	
از حادثه زمانه آینده میرسد	وز هر چه رسد جوینست باینده میرسد
این یکدگر تقدیر یا غایت نمیدانند	از رفته میگذریش و ز آینه میرسد
ایست	
آن برینا سبب است و آن برینا این	هرگز نروی تو بر مراد دل کس
میر خا خا که از این عادت کس	تا کس تو کسی کنی و کس را ناکس
ایست	
مرغی و بام شسته بر باد و بپای	دیش باده کلاه کلاه کس
با کلاه و بام شسته که افسوس	کونا ناسب هر سه و کلاه کس
ایست	
چشم اگر باده پرستی خوش باش	با سواد و رخسار اگر شستی خوش باش
چون عاقبت کار بدان نیستی است	آنکار که نیستی چه هستی خوش باش
ایست	
با چند کلمه عرقه تا دانی خویش	بگرفت دل من از ریشالی خویش
ز نار منجات که بر منان خواهم بست	دانی آنچه از تنگ سلطانی خویش
ایست	
جامی است که عقل آفرینا خیرندیش	بعد بوسه ز مهر بر چین خیرندیش
این کوزه کرده اگر جامه لطف	می سازد و باینه بر نه من خیرندیش
ایست	
انته نامدار با زرد کن چو خورشید	وز آینه با آب کن زهره خویش
بردار ز دنیا ای دانی بهره خویش	زان پیش که در بر کشد و بهره خویش
ایست	

در این رباعیات
بسیار از
میرزا
کمال
است
و در
این
رباعیات
بسیار
از
میرزا
کمال
است
و در
این
رباعیات
بسیار
از
میرزا
کمال
است

باروی نگو شراب روشن در کش	با دوست دل از جامی شمری کش
باساده رخی نشین و بگذر از حویلی	پیراهن کمر و پستی از تن و کش

51

بگذار و لا و سوسه عقل معاش	از استی غایتین بر جون و بان
در بر هم کنند در ان معنی بشین	آزاده شو و شراب بپوش و خون

اس


ایدل مطلب زد بکاران محرم خوش
شومابشیدن خوشیستن خور غم خویش

المصنف

<p> بانه و چنگ صبح و شامش می نوش یک قطره را مکن تا شامش می نوش </p>	<p> خسته گر چه حرامست به اش می نوش یامی ز غمی لعل گریه دست دهد </p>
--	--

مست ز میخانه گذر کرد هم دوش
پیری دیدم مست و سوسوی بروش

<p>یا هم شباب رفت اول چشمش زده است همچو شیرین شکر گمان</p>	<p>لعل است در عیش و لیستی چشمش زده کرد ام از عینا و خوش چشمش</p>
---	---



<p>نمی که خضر خسته دارد و پایش ن قوت دل و قوت رخس خواتم</p>	<p>او آب حیات و منم الیاسش چون گفت خدای مافغ لایکاشش</p>
---	--



رفت مرا عشق بکاری خوش خوش
گفتا چو من آورم تو یا بیرون کش

دل به دل
باده باده
شدی و بزم
رفته ازاده
در بزم خندین
این بیا به
از نور و
باف است
و بر سر
عقل و قلب
له اس

بغیر اضطراب و تاس با باری تازی گوشت در ضرب و عذاب و پاک و طاهر و در نیازی پاک ۱۲

رباعی

ای میرخ هر اكناش به بستی خوش	بشناس بلندی من دوستی خوش
من خود ز غم خویش و تنه بستی خوش	پوسته ملول باشم از هشی خوش

ایست

غم خورده یی بچار ناآه پیش	رج است نصیب مردم دور اندیش
خوش باش جهان تنگ کن دل خوش	کز خوردن غم خندانگرد کم و بیش

ایست

پندری و هست اگر پیش ازنی گوتش	از بهر خدا جامه تر و پر میوتش
غیبت همه روزه است و دنیا بیدم	از بهر دمی ملک ابد را مفروش

ایست

یک یک منرم من و گنده ده ده	هر جرم که رفت حسبه شد بخش
از بار هوا آتش کین را مفروش	مارا پدر خاک رسول اندیش

ایست

ور کار گئی کوزه گری بود و دوا	دیدم و دینار کوزه گویا و خوش
هر یک بزبان حال با من بفتد	کو کوزه اگر و کوزه خرو کوزه فروش

ایست

تا دیگ بقای من بود اندر جوش	در کاره خوشدلی کنم در وی نوش
ای کوزه گر اگر اندر گلم کوزه کنی	وان کوزه بجز بی فروشان مفروش

ایست

آن می که بیات جا به دانست بنوش	سرای لذت جو نیست بنوش
موزه نه جو آنش نیست لیکن عجم او	سازنده چو آب زندگانیست بنوش

ایست

سختی به تبارج اخصاف که جان نیست لطیف	در کالبد شیشه رو نیست لطیف
--------------------------------------	----------------------------

این رباعیات از مرقیام است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخه ها تفاوتی دارد. این نسخه ها از کتابخانه ملی است.

خودش بازش که ایام تراویح گذشت	ایست بیا تا می کلرنگ ششم
رباعی	
این دیو خجاست آنچه من خجسته ام	کی رود رست آنچه من خجسته ام
که باده نخواسته که آخر هسته است	پس جمله خطاست آنچه من خجسته ام
ایست	
از خالق ردگار و زیست بر سیم	نویسد بشود بگره و عصیان ششم
رست و خراب بوده باشی امر	فردا بخشید به استخوانهای ریم
ایست	
زین کند روی زمین که دستم	عفو نویسد است که گیر دستم
نفتی که بر وزش بر وقت گیرم	عازم ترا زین مخواه که کنون دستم
ایست	
من کرد ورق غم ششم در شکم	این خنده می در دل ساغر ششم
خمسیر و پیاله راز می پرگردان	باشد که غم بهسان بهم در شکم
ایست	
در ناد تو ما اسیر طرب ساخته ایم	با عیش و طرب می نه برداخته ایم
قصه چه کنیم که با شش ساخته ایم	در منزل دزدان شبان ساخته ایم
ایست	
یارب تو حکم هر شسته من چه کنم	ششم و ششم تو شسته من چه کنم
هر نیاک و بدی که ازین آمد بوجد	تو بر سر من آید شسته من چه کنم
ایست	
با نفس منیش در بندم چه کنم	وز کرد و خوشی من بدردم چه کنم
گیرم که ز من در گذر است بکرم	آن شرم که دیدی که چه کردم چه کنم
ایست	

این دیو خجاست آنچه من خجسته ام
 کی رود رست آنچه من خجسته ام
 که باده نخواسته که آخر هسته است
 پس جمله خطاست آنچه من خجسته ام
 از خالق ردگار و زیست بر سیم
 نویسد بشود بگره و عصیان ششم
 رست و خراب بوده باشی امر
 فردا بخشید به استخوانهای ریم
 زین کند روی زمین که دستم
 عفو نویسد است که گیر دستم
 نفتی که بر وزش بر وقت گیرم
 عازم ترا زین مخواه که کنون دستم
 من کرد ورق غم ششم در شکم
 این خنده می در دل ساغر ششم
 خمیر و پیاله راز می پرگردان
 باشد که غم بهسان بهم در شکم
 در ناد تو ما اسیر طرب ساخته ایم
 با عیش و طرب می نه برداخته ایم
 قصه چه کنیم که با شش ساخته ایم
 در منزل دزدان شبان ساخته ایم
 یارب تو حکم هر شسته من چه کنم
 ششم و ششم تو شسته من چه کنم
 هر نیاک و بدی که ازین آمد بوجد
 تو بر سر من آید شسته من چه کنم
 با نفس منیش در بندم چه کنم
 وز کرد و خوشی من بدردم چه کنم
 گیرم که ز من در گذر است بکرم
 آن شرم که دیدی که چه کردم چه کنم

عجاز من و تو نمونه پر کما به خم بر نقشه روانیم کنون دایره وار	سرگر خیمه دو کرد و ایچم کهن دارم تا آخر کار خیمه بزم بزارم
رباعی	
این چرخ فلک که ما در و حیرانیم خیر تشدید خراغدان و عالم فانیس	فانوس خیال ازو متلاسم و انیم ما چون صوریم کاند و خیمه انیم
ایضاً	
شده و غمزه دیکشی درین دیرانم امین ز تکه تشدیدان اونی باشد	افت ز که مردمی کجا دوست کدم از دور بهریت سلام هست و نکلام
ایضاً	
گویند مرا که ستم پرستم هستم در ظلمت من نگاه بسیار کن	گویند مرا عارف و ستم پرستم کاندر باطن چنانکه ستم پرستم
ایضاً	
ببخود در کام و آرزو پرستم بر روی مسجد هم و گریه پرستم	وز منت بر ناکس و کس و ایستم من و انجم و او چنانکه ستم پرستم
ایضاً	
ناخن نبری که من بخود و به خودم چون بود حقیقت مرا از روی بود	یا این رو و خنده دار بخود و پیروم من خود که بدم کجا بدم کی پیروم
ایضاً	
بکباد و بنو و وامدمی تا هستم لب لب جام و سینه بر سینه ختم	اشب شب قدر است و من شب پرستم خار و زنجیر و انجم و انیم
ایضاً	
گفتم که در باد گلگون خورم پیر خردم گشت بخت گویم	می خورم ز دست من اگر چنان خورم گفتم که خزان می کنم چنان خورم

بسیاری از این رباعیات در نسخه های مختلف به گونه های مختلف نقل شده است و بعضی از آنها به دلیل شباهت به شعرهای دیگر یا به دلیل تغییرات در کلمات، به گونه های مختلف تغییر یافته اند. این نسخه ها به گونه های مختلف از نسخه های قدیم تر گرفته شده اند و بعضی از آنها به دلیل تغییرات در کلمات، به گونه های مختلف تغییر یافته اند.

که در دست ما یک دست مجبام	که مرد خستد لیم و گه مرد و حرام
نایم ورن کست فیر ورن فام	نی کافر مطلق نه مسلمان تمام

رباعی

من با و ده خورم و یک کستی کنم	الا بقدر دراز و سستی کنم
والی خستم زنی پرستی چه بود	تا بخو تو خوشی تن پرستی کنم

البتة

دشمن جسامم هم جهان میورم	روزی نه شستم و شبی نفهم
ز استاد چه وصف جامم بشنودیم	خود جام جهان نمای جهم می بودیم

ایضا

افسوس که بخت نده فریه و شدم	و دوش سپهر سرگون سو و شدم
در زاد و نه استا که تا چشم زدیم	تا باده بجام خویش نالوده شدم

البتة

ما خرقه ز بهر دستم کردیم	ز خاک خرابات پیستم کردیم
باشند که در دن یکدخ در بایم	تخری که در دن حد رسد کم کردیم

البتة

دیده اگر چه پانسی از آمدیم	مقام که نه از بهر نسی از آمدیم
ز خیار و ز سبب تنادیم و زدیم	آن که گشته شد دست باز آمدیم

البتة

من در رختان روزه اگر بخورم	تا نلن نه بری که خیسبری خورم
از خست روز و روزه من چن شب بود	بند استه بودم که سحر میخورم

ایضا

ز نیکی نه که من کار جهان می بینم	عالم همه را بگان بران می بینم
بجان است بهر چه در سینه نگریم	تا کانی خوشی تن و ران می بینم

این رباعیات عرفیایم است که در دست ما یک دست مجبام و نایم ورن کست فیر ورن فام و من با و ده خورم و یک کستی کنم و والی خستم زنی پرستی چه بود و دشمن جسامم هم جهان میورم و ز استاد چه وصف جامم بشنودیم و افسوس که بخت نده فریه و شدم و در زاد و نه استا که تا چشم زدیم و ما خرقه ز بهر دستم کردیم و ز خاک خرابات پیستم کردیم و باشند که در دن یکدخ در بایم و تخری که در دن حد رسد کم کردیم و دیده اگر چه پانسی از آمدیم و مقام که نه از بهر نسی از آمدیم و ز خیار و ز سبب تنادیم و زدیم و آن که گشته شد دست باز آمدیم و من در رختان روزه اگر بخورم و تا نلن نه بری که خیسبری خورم و از خست روز و روزه من چن شب بود و بند استه بودم که سحر میخورم و ز نیکی نه که من کار جهان می بینم و جان است بهر چه در سینه نگریم و تا کانی خوشی تن و ران می بینم

روز مکہ یکویں کو نہ کریں گندم
زبان پیش کہ گل بکینہ کر دیدم

خود را بمیان کوزه های شکر
شاید که کشت کوزه های باو خورم

卷之四

آن لشکر که از جانب کربلای کربلایان کرم
عالم ز ششاطیل و ایل بفرایان کشم

توخت برگشتن عمر زین گوم
زان پیش که خاک خاک بفران گوم

کبر و زینت عالم از او سپید
شماردی روزگار اگر چشم سپید

یکدم زدن از وجود خود شاد و شادیم
در و در جهان است پیوسته شادیم

کرد و گریخت و بگویند بر و از گریختن
بکشتن بر شکست و در میان بخارا

باز شوق تو ای حکیمه افکار کس نم
تا چشم بر روی او نگری باز کس نم

U2

آن آه که در این عالم
گردد مایه کشته شدن

وان دم که پیش پادشاه آمدیم
حقا که سر و آتش و دهر و دهر



من که در خور و کفایت کم از چشم
خاک و رتوبه میگذشت بهر ناله

در وقتیکه میرزا به شهر می رسید

[illegible]

مستقامت است اختیار می بخشیم
ما سفر خمار، لاله رخ، روزی چند

وانکه بخواهند شرع کاری بکنند
بر سر و زرد عه لاله زاری بکنند

○

و کس اینطوری گفت که من قیاسم
که در حوزة من است

این دو دانش که آنچه او گفت میسم
در خرد از او که میزد بر دانه که میسم

[illegible]

در دهر که داند که چه خواهد بودن	خسته باید و مشوق و بکام آسودن
ر باقی	
کس نیست درین گفت و شنود	ش ناله من همشفس و هم من
بی گریه خوشیت و دیده پر خم من	من خشمم با یسرا بد عشقم من
ایست	
مسکین دل و رمنده دیوانه من	هشیار نشد ز عشق جانانه من
روزیکه شراب عاشقی سپرداوند	در خون جگر ز وند میسایه من
ایست	
قومی متفکر اند و رند و دین	جمعی متحیر اند و رشک و یقین
ناگاه مناد می بر آند ز کین	کاهی خنجران راه نه است نه این
ایست	
ای گشته شب و روز بدینا نگران	اندیش نمی کنی تو از روز و گران
آخر نفس به بین و باز آسک بخود	کایا هم چگو فریست با دیگران
ایست	
گویند هر که سبب بخور کمتر ازین	آخر چه عذر بر نداری سر ازین
عذر هم رخ یار و باد و صبح دم است	انصاف بده چه عذر روشن تر ازین
ایست	
گر فلک دست بپی چون یزدان	بر دوشی من این فلک راز میان
از ننگ و گریه نماند نه خسته	کا زاده بکام دل رسی آهسان
ایست	
بشنید زمین ای زیده یاران کن	اندیش کن زمین فلک بی صواب کن
برگشته عرصات قیامت نشین	باز بجه چرخ را شمشاسه کن
ایست	

در دهر که داند که چه خواهد بودن
کس نیست درین گفت و شنود
بی گریه خوشیت و دیده پر خم من
مسکین دل و رمنده دیوانه من
روزیکه شراب عاشقی سپرداوند
قومی متفکر اند و رند و دین
ناگاه مناد می بر آند ز کین
ای گشته شب و روز بدینا نگران
آخر نفس به بین و باز آسک بخود
گویند هر که سبب بخور کمتر ازین
عذر هم رخ یار و باد و صبح دم است
ایست
گر فلک دست بپی چون یزدان
از ننگ و گریه نماند نه خسته
ایست
بشنید زمین ای زیده یاران کن
برگشته عرصات قیامت نشین
ایست

51

اسی ائمہ کو فی خلاصہ کون و مکان

نگار و می و سوسه و سوسه و سوسه

یک جاہلی از ساقی! آتی رستاق

شماره پنجم و ششم هر دو مجلدات

14

چون حاصل آید درین شهرستان

جزیرہ روم شریف ہے تاکہ ہرگز نہ

خریم دل، آنگاه ز چرخان زود بفرسته

واسه ورد سحر خیز و نیاید بکمال

12

انگریزوں این دائرہ بے ایمان

برخورد واره می د واره شاد و سرگردان

یا با خبری تمام از نیکیها و بدیها

یا بخیری از خود و از کار رحمتان

۱۲۸

چاینها همه آب گشت دلهای همه خون

تاجیست حضرت از پس پرده برداشته

ای با علمت خرد و کرد و دان و دان

ای انڈیجان بره توان زره برون

ایک

نمی خوردن و کرد گلرخان کردیدن

بہترین چیز از نا پسند و زبردست

المرمر و غیره خوار به وزخ با شسته

پس روی بهشت را که خواهد دید

۱۱۱

دانی که چراست تو بدنا گردین من

نہرا کہ حرا صہ ہے، مچی خوردن من

بسم الله الرحمن الرحيم

می خوردن ابل را نه در لرون

...

تا کے غم آن خورم کزین ویرین

احوال مراد میرزا بدست و نقل

زبان پیش از آنکه دست زمین سر بر بندیم

ساقی بدیم می که بچین است و حسن

23

تشیان و نمدیت تحسین

چیز سے کہ حیوانہ و تو فخرین

روزیکه ز تو گشته شد یار و کمن
از آید و بگذشته که خود یار و کمن

فروگاه دنیا بدست فریاد من
حالی خوش باش و عمر بر باد من

رباعی

اکنون که زنده هزار دوستان تان
بر خیز و بیا که گل شادی میگفت

خرباده لعل از کف بستان بستان
روزی دو سکه داد خود بستان بستان

۱۱۱

در چشم پالیه جان روانست روان
در آب فسوده آتش سستیا است

در روح مجسم آن روانست روان
در روح بلبل الحلقه گانست روان

۱۲

روز که مقدسان خاک می رسن
چون لاله بخون پیش هم غشته میکنن

گر دند سوار باز بر هر کسب تن
از خاک نمیرود تو بر خیزم من



زمین گنبد گردنده بپا خدای بین
تا بتوانی تو یک نفس خود را باش

وز جلد و دوستان جهان خالی بین
فردا مطلب گزار روی خالی بین

۲۰

از آمد و ز رفتن ماسود سے کو
در چمن بر حریف جان چندین بار کان

روز تار امید عمر مایه دس که
می سوزد و خاک می شود و دودی که

بردار پیا لہ وسہو اسے دلجو
کہین چرخ بسی قدتبان مہر و

بیکیر بار و سینه هزار و سیصد جو
صد بار بیاله کرد و صد بار سجد



ای آب حیات منظر اندر لب تو
گرفتن حس را می شود در دهنم

مکذا را که بپوشد لب ساغر لب تو
او خور که بپوشد لب نهد بر لب تو

این که بگوید که تو اوجیات دارد و غیرت و رشک می برم و میخواهم که خون عرانی خورده باشم که او رب تو لب و سر را ندوان عین ها و ده است که زبان از دهان و عوام که خون تلان خوردند باشم
 این که بگوید که تو اوجیات دارد و غیرت و رشک می برم و میخواهم که خون عرانی خورده باشم که او رب تو لب و سر را ندوان عین ها و ده است که زبان از دهان و عوام که خون تلان خوردند باشم

بر سبزه تشنیه ساله کش و پریشان
تا سبزه برون و مدینه خاک من و

56

ما یحکم خردار است که اند و لوطی
والی که این از مرکب کجا خواهی رفت

[illegible]

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

آیند و روند و جایگاهش باشد

	المسألة	
--	---------	--

1	2	3
4	5	6
7	8	9
10	11	12
13	14	15
16	17	18
19	20	21
22	23	24
25	26	27
28	29	30
31	32	33
34	35	36
37	38	39
40	41	42
43	44	45
46	47	48
49	50	51
52	53	54
55	56	57
58	59	60
61	62	63
64	65	66
67	68	69
70	71	72
73	74	75
76	77	78
79	80	81
82	83	84
85	86	87
88	89	90
91	92	93
94	95	96
97	98	99
100	101	102
103	104	105
106	107	108
109	110	111
112	113	114
115	116	117
118	119	120
121	122	123
124	125	126
127	128	129
130	131	132
133	134	135
136	137	138
139	140	141
142	143	144
145	146	147
148	149	150
151	152	153
154	155	156
157	158	159
160	161	162
163	164	165
166	167	168
169	170	171
172	173	174
175	176	177
178	179	180
181	182	183
184	185	186
187	188	189
190	191	192
193	194	195
196	197	198
199	200	201
202	203	204
205	206	207
208	209	210
211	212	213
214	215	216
217	218	219
220	221	222
223	224	225
226	227	228
229	230	231
232	233	234
235	236	237
238	239	240
241	242	243
244	245	246
247	248	249
250	251	252
253	254	255
256	257	258
259	260	261
262	263	264
265	266	267
268	269	270
271	272	273
274	275	276
277	278	279
280	281	282
283	284	285
286	287	288
289	290	291
292	293	294
295	296	297
298	299	300
301	302	303
304	305	306
307	308	309
310	311	312
313	314	315
316	317	318
319	320	321
322	323	324
325	326	327
328	329	330
331	332	333
334	335	336
337	338	339
340	341	342
343	344	345
346	347	348
349	350	351
352	353	354
355	356	357
358	359	360
361	362	363
364	365	366
367	368	369
370	37	

و انکه زیر این نشست کور و گریان
دیکه لبیدی کشند خاک من و لای

الصفحة

2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467
---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

چون آتش پیر باشم چون آب پهن
چون خاک بهر باد بر آگند و مشبه

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

ن پر کسب و تو پر کما خات و تو
پس فرق میان من و تو چیست

48	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

5	1	2
---	---	---

پشتم از بهر هر دمان نهان زاری تو

13

جبالو

استی من شدی ازا تخم همی من
من نیست شدم در تو ازا تخم همه تو



100

اندر این سفر بسیار کوه و دریا و جنگل و دشت و

[illegible]

ایدل ز غم جهان گفت خون شو	ایسا کن عشوه خانه گردون شو
دانی چینی خونیت سامان مقام	انگار درون نیامدی بیرون شو

رباعی

تن در غم روزگار بیدار و بده	مار از غم کز شنگان یاد بده
دل جز بس زلف پر زار و مدح	بے باوه مباش و غم بر یاد بده

ایست

در مجلس عشاق نشینیم همه	از محنت ایام برستیم همه
از باوه خلوتش قدمی نداشتیم	از اوده و آسوده و مستیم همه

ایست

ای یار زر و زرگار باش آسوده	واندوه زمانه کم خور از پیوده
چون کسوت عمر بر تنت چاک شود	چه کرده و چه گفته و چه نابوده

ایست

فریاد که سر رفت بر پیوده	هم لقمه حرام و هم نفس الوده
فرموده ناکرده سیه زویم کرد	فریاد ز کردارهای ناستروده

ایست

اندیشه عمر پیش از شصت منه	هر جا که قدم نمی بختست منه
زان پیش که کلاه سرت کوزه کنند	رو کوزه فرواش و کاسه از دست منه

ایست

چند از پی حصر در تن فرسوده	ای دوست دولی گرد جهان پیوده
رفتند دروند هر سیه آید و روی	یکدم بسرا و خویشتن نابوده

ایست

عاشق دوست و می پرستیم همه	در کوسه خرابات نشینیم همه
بگردشت ز قبح و حسن و از و هم خیال	از با مطلب هوش که مستیم همه

باید که در این
 دنیا که در این
 زمانه که در این
 کسوت عمر بر تن
 چاک شود
 فریاد که سر رفت
 بر پیوده
 اندیشه عمر پیش
 از شصت منه
 زان پیش که کلاه
 سرت کوزه کنند
 چند از پی حصر
 در تن فرسوده
 رفتند دروند
 هر سیه آید و روی
 یکدم بسرا و خویشتن
 نابوده

دانی ز چهر روی او فتاوست چاره
آز روی سر و سوسن اندر افواه
کین دارد ده زبان و لیکن خاموش
وان راست دو صد و بیست و یکین کوتاه

رباعی

دنیا بگردانند گیسو آخر چه
وین نامه عمر خوانده گیسو آخر چه
گیرم که بکاچم دل بماند صیدان
صد سال و گز بماند گیسو آخر چه

ایضا

گویند خستیش بکسیر و لنگی به
وز جام شراب نشسته چنگی به
در ندید کابلان چنین باندست
یک قطره آغوش ز خون عذگی به

ایضا

آبی رفت و باز آمده بکلم گشته
نامنت ز میان مردمان گشته
تاخن همه جمع آمده بکلم گشته
ریش ز عقب کون در آمده دم گشته

ایضا

گر آسب و برق است و گرفتارونه
مشرور بشو بدولت ده روزنه
از قهر فلک هیچ کس جان نبرد
امروز سبوت شکست و فردا کوزه

ایضا

از درس علوم حمله بگزیند به
و نذر کسیر زلف و لبر آویزی به
زان پیش که روزگار غونت ریزد
تو خون قرابه در شرح ریزی به

ایضا

بگر ز صبا دامن گل چاک شده
بلبل ز جال گل طربناک شده
هین باد و خورید گای بسا گل کز باد
بر خاک فرو ریزد و بر خاک شده

ایضا

از هر چه بخرق است کوتا هست به
می هم زلف بستان خرگاہی به
ستی و تانہ ری و گراست به
کک جرعہ سے زماہ تا ماہی به

رباعیات که خیام
از روی سر و سوسن اندر افواه
کین دارد ده زبان و لیکن خاموش
وان راست دو صد و بیست و یکین کوتاه
دنیا بگردانند گیسو آخر چه
وین نامه عمر خوانده گیسو آخر چه
گیرم که بکاچم دل بماند صیدان
صد سال و گز بماند گیسو آخر چه
گویند خستیش بکسیر و لنگی به
وز جام شراب نشسته چنگی به
در ندید کابلان چنین باندست
یک قطره آغوش ز خون عذگی به
آبی رفت و باز آمده بکلم گشته
نامنت ز میان مردمان گشته
تاخن همه جمع آمده بکلم گشته
ریش ز عقب کون در آمده دم گشته
گر آسب و برق است و گرفتارونه
مشرور بشو بدولت ده روزنه
از قهر فلک هیچ کس جان نبرد
امروز سبوت شکست و فردا کوزه
از درس علوم حمله بگزیند به
و نذر کسیر زلف و لبر آویزی به
زان پیش که روزگار غونت ریزد
تو خون قرابه در شرح ریزی به
بگر ز صبا دامن گل چاک شده
بلبل ز جال گل طربناک شده
هین باد و خورید گای بسا گل کز باد
بر خاک فرو ریزد و بر خاک شده
از هر چه بخرق است کوتا هست به
می هم زلف بستان خرگاہی به
ستی و تانہ ری و گراست به
کک جرعہ سے زماہ تا ماہی به

یک کوزه بیسته بده از ان پیش که دهر / خاک کن و تو گشته بپوای ساقی

رباعی

زاهد نه بزرگ کرد و سودست ساقی / زیرا که عمل عیان بود اسی ساقی
پُر کن قدح بازه تو ز و دای ساقی / گاه نازل، نخبه بود اسی ساقی

ایضا

شمع است و شراب باستانای ساقی / شاهد ز شراب هم خراب ای ساقی
از خاک بر آراین دل پر نقش را / بر باد ده بیاراب ای ساقی

ایضا

دزد و قدح ز لعل ناب ای ساقی / برگیر ز آتشم باب ای ساقی
تا عقل گریبان و دم خواهد داشت / دست من و دامن شراب ای ساقی

ایضا

بشکفت شکوفه می بسیار ای ساقی / دست از غل ز پدیدار ای ساقی
زان پیش کاجل کمر کند روزی چندین / جام می لعل و روی یار ای ساقی

ایضا

هنگام صبح است و خروش ای ساقی / مادمی و کوسه می فروش ای ساقی
حیه با سه صلاح است و خروش ای ساقی / بگذر ز حدیث زید و نوش ای ساقی

ایضا

چون هست زمانه و شراب ای ساقی / بر نه بگفم جام شراب ای ساقی
هنگام صبح قفل بر در زده ام / می ده که بر آید افتاب ای ساقی

ایضا

آنها که ز پیش رفته اند ای ساقی / در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باد و خیر و حقیقت از من بپوش / باوسته بهرا نخی رفته اند ای ساقی

ایضا

چون کوزه بیسته بده از ان پیش که دهر / خاک کن و تو گشته بپوای ساقی
زاهد نه بزرگ کرد و سودست ساقی / زیرا که عمل عیان بود اسی ساقی
پُر کن قدح بازه تو ز و دای ساقی / گاه نازل، نخبه بود اسی ساقی
شمع است و شراب باستانای ساقی / شاهد ز شراب هم خراب ای ساقی
از خاک بر آراین دل پر نقش را / بر باد ده بیاراب ای ساقی
دزد و قدح ز لعل ناب ای ساقی / برگیر ز آتشم باب ای ساقی
تا عقل گریبان و دم خواهد داشت / دست من و دامن شراب ای ساقی
بشکفت شکوفه می بسیار ای ساقی / دست از غل ز پدیدار ای ساقی
زان پیش کاجل کمر کند روزی چندین / جام می لعل و روی یار ای ساقی
هنگام صبح است و خروش ای ساقی / مادمی و کوسه می فروش ای ساقی
حیه با سه صلاح است و خروش ای ساقی / بگذر ز حدیث زید و نوش ای ساقی
چون هست زمانه و شراب ای ساقی / بر نه بگفم جام شراب ای ساقی
هنگام صبح قفل بر در زده ام / می ده که بر آید افتاب ای ساقی
آنها که ز پیش رفته اند ای ساقی / در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باد و خیر و حقیقت از من بپوش / باوسته بهرا نخی رفته اند ای ساقی

چون تی ند بد اجل ای ساقی	در ده قدح شراب بان ای ساقی
غم خوردن بهیوه نه کار دل ناست	باین دوسره زه در جهان ای ساقی
ایست	
در سنگ اگر شوی چو بارای ساقی	هم آب اجل کند گذارای ساقی
ناکست جهان غزل بخوان ای ساقی	بادست نفس باده بیارای ساقی
ایست	
تا چند زیاده برات ای ساقی	بنویس بمیخانه برات ای ساقی
روزیکه برات مابین ناز برند	آن روز بود شب برات ای ساقی
ایست	
صبح خوش و خرم است خیرای ساقی	در شیشه بکن شراب از شب بانی
بایار خوریم و عیش را تازه کنیم	این یکدم عمر را که فرسودا عاقی
ایست	
زان کوزه می که نیست در دق خمر	پُر کن قدحی بچو زمین ده دگر
زان پیشتر ای صنم که در رگدز	خاک من دت کوزه کند کوزه دگر
ایست	
در ده غمی اصل لاله گون ای ساقی	بکشای ز حلق شیشه خون ای ساقی
کامروز برون ز جام غمی نیست مرا	یکد دست که پاک اندرون ای ساقی
ایست	
گر زانکه بدست افت از قی و دوشی	نی خور تو بر مختل و هراسنجی
کاش که جهان کرد فراعنه	از سبکست چون تویی و پیش چو منی
ایست	
افتاده مرا بانی دستی کاری	خاتم چه میکنند بلامت باری
ای کاش که هر که امستی کردی	تا سن جهان نهیدی امش چاری

در ده غمی اصل لاله گون ای ساقی
بکشای ز حلق شیشه خون ای ساقی
کامروز برون ز جام غمی نیست مرا
یکد دست که پاک اندرون ای ساقی
گر زانکه بدست افت از قی و دوشی
نی خور تو بر مختل و هراسنجی
کاش که جهان کرد فراعنه
از سبکست چون تویی و پیش چو منی
افتاده مرا بانی دستی کاری
خاتم چه میکنند بلامت باری
ای کاش که هر که امستی کردی
تا سن جهان نهیدی امش چاری

ای آنکه خستاده چهار ارکانی	بشنو سخن از عالم روحانی
ویوی و دوی و ملک و انسانی	بالتبت هر آنچه می نمائی آنی
رباعی	
هر چند ز دست دهر عکس باشی	وز جور جفا به چرخ ناخوش باشی
ز شمار ز دست ناکسان آب زلال	بر لب میکان اگر در آتش باشی
رباعی	
آن به که ز جام باده دل شاد کنی	وز نامه و گزشتہ کم یاد کنی
وین عاریتی لباس زندانی را	یک لحظه ز بند عقل آزاد کنی
ایضاً	
باور و بساز تا دوائی یابی	از درد منال تا شقایق یابی
بے باش بوقت بینوایی شاکر	تا عاقبت الامر نوائی یابی
ایضاً	
اول بخودم جو آشنا میکردی	آخر ز خودم چه جدا میکردی
چون ترک منزه نبود از روز بخت	گرشته به عالم چه اسمی گردی
ایضاً	
از دست عمر می کشودم قالی	ناگاه ز سوز سینه صاحب قالی
می گفت خوش آنکس که در خانه او	روز نیست چو ماهی و شبی چو نیالی
ایضاً	
آن مایه ز دنیا که خوری یا نوشی	معذوری اگر در طلبش می کوئی
باقی همه را گمان ترا ز و شدار	تا عمر گرانمایه بدان نفروشی
ایضاً	
من ترک همه کردم و ترک می دلی	از جمله گریز با شدم از وی
اما بود آنکس من مسلمان کردم	بس ترک می متخانه کردم بجهی

عمر خیام در این رباعیات به بیان حقایق دنیوی و دینی پرداخته و به انسان توصیه کرده که از لذت‌های دنیوی بگذرد و به حقیقت‌های دینی بپردازد. این رباعیات به سبب سادگی و عمق معنی، در میان مردم بسیار محبوب شده و به یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی تبدیل شده است.

در این رباعیات، خیام به بیان حقایق دنیوی و دینی پرداخته و به انسان توصیه کرده که از لذت‌های دنیوی بگذرد و به حقیقت‌های دینی بپردازد. این رباعیات به سبب سادگی و عمق معنی، در میان مردم بسیار محبوب شده و به یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی تبدیل شده است.

عمر خیام در این رباعیات به بیان حقایق دنیوی و دینی پرداخته و به انسان توصیه کرده که از لذت‌های دنیوی بگذرد و به حقیقت‌های دینی بپردازد. این رباعیات به سبب سادگی و عمق معنی، در میان مردم بسیار محبوب شده و به یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی تبدیل شده است.

رباعی	
نن زن جو بزمِ فداکِ بیاسی کے	نی نوش جو در جهان آفت نالی
چون اول و آخرت بجز خاک نیست	انکار کہ برخاک نمی در خاک کے
ایست	
گر شادی خوشی در آن سیدانے	کاسودہ دلی را بغی بنشانے
در ماتم عقل خویش بنشین ہم عمر	میدار حسیبت کہ عجب نادانی
ایست	
ہنگام سفیدہ دم خروں سحری	والی کہ چرا بھی کند زحہ گری
یعنی کہ نمودند در آئینہ صبح	از عمر شبے گذشت و تو بخسبری
ایست	
ای کاش کہ جای آرمیدن بودی	یا این رہ دور مرا رسیدن بودی
کاش انپی صد ہزار سال اندوخل خاک	چون سبزہ امید بر رسیدن بودی
ایست	
ای سوختہ سوختہ سوختنی	وے آتش دوزخ از تو آفرختنی
تاکے گولی کہ بر عسمر حمت کن	حق را تو کجا بر حمت آموختنی
ایست	
ای دل می و معشوق کن در باقی	سالوس رہا کن و کن ز تراقی
گر پیر و احمدی خوری جام شراب	زبان حوض کہ مر قضاش باشد سانی
تمام شد	

ملاحظہ فرمائے کہ
 رباعی سنسلی
 اول جو بزمِ فداکِ بیاسی کے
 و در بزمِ فداکِ بیاسی کے
 بقضا و قدر بودن
 اندہ ۳۲ اسلکہ نادر
 ی لکھی کہ چون آئندہ
 دل را بستاند
 و تمام سازی
 صبح ای فردا
 صبح در آن غم
 کہ از عمر شبے گذشت
 و تو بخسبری
 ای سوختہ سوختہ سوختنی
 وے آتش دوزخ از تو آفرختنی
 حق را تو کجا بر حمت آموختنی
 ای دل می و معشوق کن در باقی
 سالوس رہا کن و کن ز تراقی
 گر پیر و احمدی خوری جام شراب
 زبان حوض کہ مر قضاش باشد سانی
 تمام شد
 ہم ہر روز کہ کلامی ہے علی اہل الدیارات

خاتمه الطبع از جانب کارپردازان مطبع

پس از حمد و ثنای برارے ارباب فطرت سلیم و صاحبان فہم مستقیم کہ رسیدن سخن طراری
 بخار زبانی و بطلاقت لسانی قصب السبق ربودہ اندنیکور و شن بادکہ دین
 خیر و زمان مجموعہ نادری رباعیات کہ چون شاہان چارابر و از حسن خلق
 باعتبار اربعہ شمول است و مانند اعلیٰ صفاتان بجل ناز زنگولہ از جہرین نقطہ سببہ
 بزجاری صفحہ دلربائی بیایے کولی مشغول یعنی کلام بلاغت نظام معارف بہ
 رباعیات عمر خیام کہ سخن آفرین و الامتقاہ و تنظیم بوزن رباعی گوے
 سبابت از شعر اسے روزگار ربودہ چنانچہ حضرت شیرازہ بلبل نواخوان کلزا
 غزلیات است بدان مشابہ این مصنف شیوا زبان عندلیب نغمہ سراے
 چمن زار رباعیات طوطی قلش و شیرینی گفتار خلیے حلاوت بارست و نواسے
 قمری سروستان چار ضرب کلاش صافی درونان را تجلی انوار از نغمے کلک
 کہ گویاے پیش نیست از سام توصیف آن فرد بمثل بدستی حلاں غمہ اندرین
 شش جہت بیرون از امکان است ہنگامیکہ از چار سو خواہش طبع این کتاب
 را جواب و رسیدہ بچشمہ تلاش بہم رسانید و تصحیح لائق و تحشی حل شود حق بھیک
 سندیدہ و لقاء آن سخن باشد با تمام فراوان غارہ قبول برر و کشید و دوبار
 لباس پوش الطباع گردید اکنون کہ فروخت شدہ و ارباب شوق بقدر اشتیاق
 طلبکار طبعش شدند لاجرم بعد نظر تانی رسالہ مذکور الصفات بار سوم و مطبع
 نامی خیابان نمشی نول کشور صاحب سی۔ آئی۔ امی واقع کھنوجاہ الکتبہ
 مطابق ماہ صفر المنظر ۱۳۱۲ ہجری خلیع طبع در بر کرد و نیز بچون قبول عالم کناد